گذر تاریخ

مجلس، قوانین رضاشاه را تصویب می‌کرد

آزادی بیان در دوره پهلوی مفهومی متفاوت از معنای واقعی‌اش داشت، به‌طوری که مدرنیسم اجباری و سیاست‌های فرهنگی سرانجام منجر به بروز شکاف‌ها، تعارضات و تنش‌هایی در جامعه ایران شد. این مسئله در تاریخ‌نگاری‌های نویسندگان ایرانی و خارجی هم آمده است که بخشی از آنها را در ادامه می‌خوانید.

محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب خود (اقتصاد سیاسی ایران) درباره رفتار رضاخان با همسرانش می‌نویسد: «در جامعه‌ای که مردان، خود ملعبه بی‌اختیار بی‌قانونی‌های دائمی دولت بودند، آیا نهادن نام آزادی بر این اعمال آزاردهنده زنان (کشف حجاب)، تهوع‌آور نیست؟ خود شاه نیز با ۳همسرش همچون حیوانات خانگی رفتار می‌کرد.»

سیدحسن تقی‌زاده، از رهبران جنبش مشروطه درباره انتخابات زمان رضاخان می‌نویسد: «وقتی که دوره آن مجلس (مجلس ششم) به اتمام رسید و اعلان انتخابات جدید کردند، مداخلات دربار از حد تجاوز کرد. در حقیقت رضاشاه تصمیم قطعی گرفته بود که یک نفر هم از اشخاصی که مطیع او نباشند، انتخاب نشود.»

حسین مکی (نماینده مجلس در زمان پهلوی) در کتاب تاریخ بیست ساله ایران می‌نویسد: «با کودتای ۳اسفند ۱۲۹۹ تمامی روزنامه‌ها توقیف شدند و تنها «روزنامه ایران» به‌عنوان ارگان کودتا منتشر می‌شد. اما با همه تبلیغاتی که راه افتاده بود، برای مطبوعات و برای افکار عمومی، رضاخان به‌عنوان شخص اول کودتا یا به تعبیر خودش عامل اصلی کودتا شناخته نمی‌شد و این مسئله او را عصبانی می‌کرد؛ فلذا نظمیه اداره سانسور و نظامیان، درگیر همراه کردن اجباری مطبوعات با اهداف رضاخان بودند. در نخستین رویارویی رضاخان با مطرح کردن بحث عامل اصلی کودتا فشار به مطبوعات را آغاز کرد و آنها را عامل تغییر حقایق کودتا خواند. او به مطبوعات هشدار داد که بیشتر بیندیشند.» در بخش دیگری از این کتاب آمده است: «در زمان رضاخان انتخابات مجلس به حدی فرمایشی و افتضاح برگزار می‌شد که در دوره ششم مجلس، برای آیت‌الله مدرس حتی یک رأی هم از صندوق بیرون نیامده بود و مدرس هم گفته بود به فرض که مردم به من رأی نداده‌اند، پس آن یک رأی که خودم دادم کجاست؟» کریستین دلانوآ، تاریخ‌نویس فرانسوی در کتاب ساواک می‌نویسد: «در زمان رضاشاه مجلس به هیچ‌وجه نمی‌توانست قوانینی مخالف با اراده شاه تصویب کند و هرگاه کسی جرأت می‌کرد به شاه گوشزد کند که تصمیماتش خلاف قانون است، پاسخ می‌شنید: قانون را با اوامر من موافق کنید.» ویلیام داگلاس قاضی مشهور دیوان‌عالی آمریکا به نقل از مردم آن زمان ایران در کتاب سرزمین شگفت‌انگیز و مردمی مهربان و دوست داشتنی می‌نویسد: «هنگام انتخابات سربازان با صندوق‌های رأی و تعدادی اوراق از پیش نوشته شده به محل رأی‌گیری می‌آیند و در رأس اوراق فقط اسم یک نفر نوشته شده و مردم پشت سر هم صف می‌بندند و آراء از پیش‌نوشته شده بین افراد تقسیم می‌شود و آنگاه صف به‌ترتیب نوبت به طرف جلو حرکت می‌کند و مردم اوراق را در صندوق می‌ریزند.»

امیرحسین ربیعی، آخرین فرمانده نیروی هوایی شاه در مصاحبه‌ای می‌گوید: «وقتی وارد اتاق شاه شدم، سلام دادم، تعظیم کردم و دولا شدم. گذاشت تا کفش براق ایتالیایی‌اش را ببوسم و بعد با لبخندی که بر لب داشت، به من گفت که قصد دارد مرا فرمانده نیروی هوایی کند. باور نمی‌کردم. اشک شادی در چشمم حلقه بست و بعد به من گفت «آیا می‌دانی در نیروی هوایی، چند نفر از تو ارشدترند؟»، می‌دانستم دست‌کم ۵نفر از مربیان و استادان خودم هنوز در نیرو بودند. نام بردم و بعد پرسید: «می‌دانی چرا تو را انتخاب کردم؟» نمی‌دانستم. در چشمانم خیره شد و گفت: «برای اینکه تو خر خوبی‌هستی!»

فرح دیبا در کتاب کهن دیارا می‌نویسد: «به خاطر دارم که در آغاز سال‌های پنجاه زنده‌رودی، نقاش ایرانی که شهرت بسیار داشت و در آمریکا زندگی می‌کرد، برای نمایشگاه نقاشی‌اش به تهران آمده بود. او همانند بسیاری از هنرمندان غربی آن زمان موهای بلندی داشت. تنها به همین بهانه او را در خیابان بازداشت کرده، سرش را تراشیدند!»

اسدالله علم، وزیر دربار شاه در کتاب یادداشت‌هایش می‌نویسد: «روزنامه نیویورک تایمز نوشته بود که روشنفکران ایران خواستار تحولات اساسی در اجتماع ایران هستند. شاه فرمودند: «روشنفکر کدام گهی است؟ اینها اشخاصی هستند که هزاران عقده دارند!»

در زمان رضاخان در مجله آینده یکی از شعرهای حافظ سانسور می‌شود؛ «رضا به داده بده وز جبین گره بگشای...» به این دلیل که کلمه رضا ممکن است به رضاخان بربخورد، لذا دستور داده بودند به جای کلمه رضا، حسن بگذارند و بنویسند «حسن به داده بده وز جبین گره بگشای...» در «ماهانه نامه نور» هم مطلبی در همین باره به نقل از کتاب عشایر مرکزی ایران، نوشته جواد صفی‌نژاد آمده است: «در زمان رضاخان و بین سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴ داشتن شاهنامه فردوسی در خانه جرم به‌حساب می‌آمد و در دست هرکسی شاهنامه می‌دیدند اذیت می‌کردند و به زندان می‌انداختند، چون با خواندن این کتاب افراد خودشان را در قالب قهرمانان شاهنامه مثل رستم و سهراب و سیاوش می‌دیدند و دیگر نمی‌توانستند ضعیف و توسری‌خور باشند.»

وقتی گلوله، پاسخ اعتراض بود

مروری بر روزهای خونین سال ۱۳۵۷، دیکتاتوری رژیم شاه نسبت به اقشار مختلف مردم را نشان می‌دهد

خاطرات شیرینی نیستند، اما به‌خاطر آوردن آن روزهای تلخ سبب می‌شود از یاد نبریم برای فرارسیدن روز تاریخی ۲۲بهمن ۱۳۵۷، چه خون‌های عزیزی بر زمین ریخته شد

و چه حوادث ناگواری را از سر گذراندیم؛ حوادثی که نشان می‌دهند رژیم شاه صدای مخالف هیچ صنف، گروه و طبقه‌ای را برنمی‌تافت و پاسخ آنها را با خون و گلوله می‌داد. نوشتار زیر مروری است بر مهم‌ترین اتفاقاتی که از شهریور تا بهمن سال ۱۳۵۷در گوشه‌گوشه پایتخت رخ داد و مشتی است نمونه خرواری از حوادث خونین آن روزگار.

میدان ژاله / جمعه سیاه

نطفه کشتار جمعه سیاه سال ۱۳۵۷، روز عید فطر آن سال بسته شد. در این روز که مردم پس از اقامه نماز عید فطر به طرف میدان آزادی راهپیمایی کردند، خشم نیروهای سرکوب را برانگیختند و این حرکت آنها سبب شد برای جلوگیری از پیشروی آنها به خیابان‌های اطراف مصلی نقشه‌های شومی طراحی کنند. آنها کف خیابان را با خاک اره و روغن سوخته آغشته کردند و حتی داخل نهرها یک لایه ۵یا ۶سانتی متری بنزین ریختند تا در مردم وحشت ایجاد کنند، اما این اقدام مردم را بیشتر خشمگین کرد و ۴روز بعد از عید فطر، در روز ۱۷شهریور با غسل شهادت به میدان ژاله آمدند. به‌گفته سیدمهدی قاسمی که از شاهدان عینی واقعه و از مبارزان انقلابی است، از صبح تا شامگاه ۱۷شهریور پیکر خونین و قطعه‌قطعه شده حدود ۳هزار نفر از مردم از کف میدان ژاله و خیابان‌های اطراف آن جمع‌آوری شد. قاسمی در آن روز شاهد ربوده شدن تعداد زیادی از پیکرهای بی‌جان و بدن‌های مجروح مردم توسط نیروهای رژیم بوده که هیچ‌وقت از پیکر آنها نشانی به‌دست نیامده است.

خیابان ایران / شهادت چریک تنهای انقلاب

بر پیشانی خیابانی که در سال‌های دور بخشی از محله دولت بود و اکنون اصلی‌ترین خیابان محله آبسردار به شمار می‌آید، نام زیبای «ایران» نقش بسته است، اما این معبر در آغاز شکل‌گیری و ساخت‌وسازش، خیابان سقاباشی و سپس خیابان عین‌الدوله نامیده شد. خیابان ایران در روزگاری که به نام سقاباشی شناخته می‌شد، شاهد شهادت حجت‌الاسلام سیدعلی اندرزگو از روحانیون و چهره‌های برجسته مبارز بود تا سندی باشد بر دیکتاتورمآبی رژیم شاهنشاهی در رویارویی با مبارزان. شهید اندرزگو که با مبارزات گسترده خود ساواک را به عجز درآورده بود و در مکاتبات آنها به نام «مرد هزار چهره» شناخته می‌شد، روز ۱۹ماه رمضان به ضرب گلوله مأموران ساواک در خیابان سقاباشی به شهادت رسید. در ادبیات انقلاب از شهید اندرزگو به نام چریک تنهای انقلاب یاد می‌شود.

خیابان ویلا / شهادت استادان دانشگاه

در دوم دی ۱۳۵۷ همزمان با اوج‌گیری نهضت اسلامی مردم ایران علیه رژیم پهلوی، ۶۸تن از استادان و مدرسین دانشگاه‌ها در اعتراض به سرکوب مردم توسط مأموران نظامی رژیم پهلوی و تعطیل شدن دانشگاه‌ها، در ساختمان مرکزی وزارت علوم فعلی تحصن کردند. این تحصن که حمایت و همراهی مردم را در پی داشت، خشم رژیم پهلوی را برانگیخت و سبب شد عوامل حکومت برای در هم شکستن اعتصاب استادان دانشگاهی به آنها حمله کنند. در این تهاجم که ظهر سومین روز تحصن دانشگاهیان در خیابان ویلا رخ داد، کامران نجات‌الهی، استاد ۲۴ساله دانشگاه پلی‌تکنیک هم به ضرب گلوله مجروح و پس از انتقال به بیمارستان به شهادت رسید. شواهد نشان می‌دهد این جنایت، با برنامه‌ریزی انجام شده بود و نشانه‌گیری براساس شناخت از استاد نجات‌اللهی بوده و تیراندازی توسط یک تیرانداز ماهر انجام شده است. با وجود این، رژیم پهلوی سعی در تحریف واقعیت درباره نحوه شهادت استاد نجات‌اللهی داشت و اعلام کرد او هنگام سخنرانی برای متحصنان کشته شده است. شهید نجات‌اللهی علاوه بر آنکه با درجه علمی دکتری در دانشگاه پلی‌تکنیک مشغول تدریس بود، جزو افسران وظیفه محسوب می‌شد که دوره سربازی خود را در قالب آموزش در مراکز علمی می‌گذراند. استاد نجات‌اللهی در دوره‌های مختلف زندگی خود فعالیت‌های اجتماعی داشت و ماهیت مبارزات انقلابی او برای رژیم افشا شده بود.

دانشگاه تهران / کشتار دانشجویان

رژیم شاه در ادامه جنایات خود، در ۱۳ آبان ۵۷ در حوالی دانشگاه تهران خشن‌ترین حادثه پس از ۱۷شهریور را رقم زد که در پی آن، تعدادی شهید و زخمی شدند. در اوایل آبان رژیم پهلوی دانشگاه تهران را تحت کنترل خود درآورد؛ به‌طوری که روز پنجشنبه ۴ آبان، این دانشگاه توسط نیروهای حکومت نظامی بسته شد و از ورود دانشجویان جلوگیری به عمل آمد. هفتم آبان نیروهای ارتش در اطراف دانشگاه تهران مستقر شدند و از حضور دانشجویان در دانشگاه ممانعت کردند. روز شنبه ۱۳آبان گروه‌های دانش‌آموزی با تعطیل شدن مدارس به‌سوی دانشگاه تهران حرکت کردند و در آنجا به دانشجویان معترض پیوستند. متعاقب آن، نیروهای نظامی از ساعت ۱۱صبح محاصره دانشگاه را آغاز کردند. حدود ساعت ۱۲ظهر نیروهای ارتش جلوی در جنوبی دانشگاه مستقر شدند و پرتاب نارنجک گاز اشک‌آور به داخل دانشگاه را آغاز کردند. تظاهرکنندگان با برافروختن آتش به خنثی‌سازی گازها پرداختند که باعث شد نیروهای نظامی اسلحه‌های خودکار خود را از میله‌ها به‌سوی تجمع‌کنندگان بگیرند و آنها را به رگبار ببندند. بر اثر این تیراندازی تعداد زیادی در خاک و خون غلتیدند و صدها نفر مجروح شدند. کم‌کم تظاهرات به بیرون از دانشگاه کشیده شد و سرتاسر تهران به میدان جنگ تبدیل شد. در این تظاهرات خیابانی ۳۰ نقطه تهران محل تجمع انقلابیون‌بود.

شهرری / شهادت متحصنان

مردم مبارز شهرری در روز ۱۸دی‌ماه ساعت ۹صبح در صحن حضرت عبدالعظیم(ع) گردهم آمدند و درحالی‌که شعار می‌دادند و در پیشاپیش جمعیت علمای شهر مانند آیت‌الله محمد لاله‌زاری و شیخ عبدالرحیم کنی و... حضور داشتند، به سمت مرکز شهر حرکت کردند. وقتی راهپیمایان به میدان مرکزی شهرری رسیدند، تمام اصناف مغازه‌های خود را تعطیل کردند تا به آنها بپیوندند و صفوف راهپیمایان فشرده‌تر و انبوه‌تر شود. مردم تصمیم داشتند به سمت کلانتری حرکت کنند که با ممانعت مأموران مجبور به تغییر مسیر خود به سمت خیابان ۲۴متری زکریا شدند، اما هنوز تعدادی از راهپیمایان در خیابان ۲۴متری و نیمی دیگرشان در خیابان حرم بودند که تیراندازی عوامل رژیم شروع شد و عده‌ای از مردم زخمی و عده‌ای نیز شهید شدند.

پادگان دوشان تپه / درگیری هنرجویان و گارد شاهنشاهی

یکی از مهم‌ترین رویدادهای بهمن ۵۷درگیری مسلحانه میان هنرجویان نیروی هوایی طرفدار امام(ره) با گارد شاهنشاهی بود که روز ۲۰بهمن در پادگان دوشان‌تپه رخ داد. درگیری مسلحانه بین مردم و نیروهای ارتش از اواخر شب ۲۰بهمن از پادگان دوشان‌تپه آغاز شد. در روایت این روز که از شاهدان ماجرا نقل شده، آمده است: «در جریان نمایش فیلم مراسم استقبال امام‌خمینی (ره)، هنرجویان نیروی هوایی نسبت به امام ابراز احساسات کردند. افراد گارد شاهنشاهی برای ساکت کردن هنرجویان و دیگر کارکنان نیروی هوایی مداخله کردند و ماجرا به زدوخورد و تیراندازی کشید. با انتشار خبر شورش افراد پادگان نیروی هوایی، مردم برای یاری آنها به دوشان‌تپه روی آوردند و وارد پادگان شدند، اسلحه‌خانه‌ها را باز کردند و با استفاده از اسلحه و ساختن سنگرهای خیابانی به نبرد با افراد گارد شاهنشاهی پرداختند. همزمان با زدوخورد در دوشان‌تپه مردم به چند کلانتری نیز حمله کردند و با خلع سلاح افراد، نقاط دیگر حساس پایتخت مانند شهربانی نیز به تصرف مبارزان درآمد. فرماندار نظامی به‌منظور مقابله با انقلابیون، ساعات عبور و مرور را از ساعت ۴و ۳۰ بعدازظهر تا ۵ صبح روز بعد اعلام کرد، اما به فرمان امام خمینی (ره) مردم به اخطار فرماندار نظامی اعتنا نکردند و به خیابان‌ها ریختند.»

رستوران افسران گارد / ماجرای تیراندازی در ناهارخوری گارد

پس از جمعه خونین، مردم به این نتیجه رسیدند که به شکل‌های مختلف در مقابل دژخیمان پهلوی بایستند. افرادی که در ارتش حضور داشتند نیز در این سیل خروشان قرار گرفته و با مردم همراه شدند؛ به همین دلیل در روز عاشورای آن سال (مصادف با ۲۰آذر سال ۱۳۵۷) اتفاقی افتاد که خبر آن همه را شگفت‌زده کرد. خبر این بود که یک سرباز و یک درجه‌دار به اسامی ناصرالدین امیدی‌عابد و اسماعیل سلامت‌بخش، ظهر روز عاشورا با برجای گذاشتن وصیت‌نامه‌های خود به ناهارخوری افسران و درجه‌داران گارد حمله کردند و تعدادی از وابستگان و محافظان شاه را موقع صرف غذا کشتند و خود نیز به شهادت رسیدند. این حادثه بازتابی تکان‌دهنده داشت و معادلات سیاسی شرق و غرب را تحت‌تأثیر قرار می‌داد. آمریکا که ایران را جزیره ثبات و شاه را رهبر خردمند و پیروز جهان می‌نامید از این واقعه یکه خورده و خسارت سنگین دیده بود. از همه مهم‌تر شوک غیرمنتظره‌ای بر شاه و خانواده او وارد آمده بود و روحیه خود را به کلی از دست داده بودند. شاه که تا آن روز حرکت‌های مردمی را ناشی از تحریک مارکسیست‌های اسلامی می‌دانست صدای تیراندازی را با کمال شگفتی از نزدیک‌ترین فاصله ممکن شنید و دریافت موج انقلاب در میان نگهبانان او هم رخنه کرده است.

نکته

تناقض‌های کلامی شاه

محمدرضا پهلوی با وجود اینکه شعار ساخت تمدن بزرگ را سرمی‌داد اما بارها مردم ایران را مورد اهانت قرار می‌داد و اعتقادی به مردم و نقش آنها قائل نبود. با همه توهین‌هایی هم که به مردم داشت، در مقابل مقامات و سفرای قدرت‌های بزرگ، بسیار آرام و سربه زیرانه عمل می‌کرد. در مقابل کشورهای غربی، بسیار مطیع بود و از خشم آنها ترس داشت.

او حقایق جامعه ایران را نمی‌دانست، مردم را تحقیر می‌کرد و ناچیز می‌شمرد و مردم را با عناوینی همچون عوام، نفهم، گوسفند و... خطاب می‌کرد و می‌گفت: «این مردم قادر به انجام هیچ‌چیز نیستند: مثل گوسفندان می‌مانند.»

همه اینها در حالی بود که تحقیر او نسبت به مردم پس از ماجرای ۲۸مرداد ۱۳۳۲ بیشتر هم شد. ماجرا از این قرار بود که در ۲۸مرداد گروهی از مردم تا ظهر از مصدق حمایت می‌کردند و به نفع او شعار می‌دادند و از بعدازظهر برخی حامی محمدرضا شدند و شروع به تظاهرات شاه‌دوستانه و حمایت از او کردند. شاه حوادث ۲۸مرداد را تغییر رفتار و دورویی مردم توصیف می‌کرد و گفته بود دیگر اعتقادی به مردم که به زعم او عوام بودند، ندارد. او می‌گفت: «مگر می‌شود که یک شاه با یک رعیت عادی یکسان باشد. حتی مورچه‌ها هم شاه دارند.» همیشه هم از دمکرات‌های آمریکا ناراضی بود و می‌گفت: «فشار آنها برای انجام اصلاحات ارضی، باعث شد تا من هزاران هکتار زمین مرغوب و صدها روستا و رقبات باارزش را که پدرم با سختی و مراودت به‌دست آورده بود، از دست بدهم و تسلیم یک مشت رعیای نفهم کنم.»

اسدالله علم در خاطرات روز ۲۲شهریور ۵۲ با اشاره به اهانت‌های شاه به مردم می‌نویسد: «به شاه عرض کردم: هویدا به من می‌گفت شاهنشاه خیال دارند در ۱۴مهر روز افتتاح مجلس، موضوع گرانی و نایابی را تشریح کنند. به هرحال مردم از این نایابی و گرانی عصبانی هستند و واقعاً هم دولت غفلت کرده. شاهنشاه فرمودند: آخر مردم هم غرغرو هستند و هم پفیوز. گاهی فکر می‌کنم مردم ایران بهترین مردم روی زمین هستند و گاهی می‌بینم که خیلی پفیوز و ضعیف‌النفس هستند.»

اما رفتار محمدرضا پهلوی در مقابل مقامات و سفرای قدرت‌های بزرگ بسیار آرام و سربه زیرانه بود، به‌طوری که سفیر انگلیس از خاطره نخستین دیدار خود با شاه می‌گوید: «... نخستین دیدار با شاه برای من آموزنده‌ترین موضوع بود... او خیلی آرام بود و به نرمی سخن می‌گفت و وقتی تجزیه و تحلیل‌هایش را ارائه می‌داد، رفتارش ساده و صمیمی و متواضعانه بود.» یا در مورد دیگری و در مقطعی که سفارت بریتانیا و آمریکا مورد حمله انقلابیون قرار گرفته بود، سفیر آمریکا در خاطرات خود آورده که در دیدار با محمدرضا پهلوی «... شاه بسیار معذرت خواست و بلادرنگ تأکید کرد که ما باید خسارت دریافت نماییم...»

در اواخر سال ۵۳ هم شاه در مصاحبه با خبرنگار روزنامه «السیاسیه» کویت ضمن اشاره به این مطلب که ایران به صندوق بین‌المللی پول، بانک بین‌المللی، انگلستان و دیگر کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته، پس از افزایش درآمد نفت، وام و اعتبار داده است و مبالغ کلانی در این کشورها سرمایه‌گذاری نموده، با صراحت اظهار کرد: «... ایران به جهان غرب تعلق دارد.»

حتی خروج شاه از کشور نیز با اجماع آمریکاییان به‌دست آمد. ونس، وزیر خارجه آمریکا در دوره کارتر، در این رابطه می‌نویسد: «در چهارم ژانویه، ۱۴دی ۱۳۵۷، جلسه‌ای با حضور کارتر تشکیل شد و نتیجه آن شد که به شاه اعلام شود که پرزیدنت کارتر، تصمیم شاه را برای خروج از ایران و تشکیل یک شورای سلطنتی تأیید می‌کند.»

منبع: پایگاه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

دریچه

ذبح آزادی‌بیان به پای پهلوی‌ها

■ «در پی اعتراض سفارت آمریکا در تهران به‌خاطر انتشار اخبار و تصاویر جنایات هولناک نظامیان آمریکایی در ویتنام در مطبوعات ایران، تعدادی از مجلات کشور به اصرار سفارت آمریکا و به‌دستور ساواک توقیف شدند.»(مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، مطبوعات عصر پهلوی به‌روایت اسناد ساواک، کتاب پنجم، چاپ اول، سال ۱۳۸۲، ص۴۴.)

■ «به‌دنبال بلوای نان و تظاهرات مردم و حمله آنان به مجلس و سرکوبی توسط ارتش و پلیس که در آذرماه ۱۳۲۱ صورت گرفت، به‌دستور نخست‌وزیر (قوام‌السلطنه) کلیه جراید کشور به حال تعطیل و توقیف درآمدند.»(تاریخ مطبوعات در ایران در فاصله سال‌های ۱۲۱۵ تا ۱۳۵۷. مرکز بررسی اسناد تاریخی)

■ «پس از کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲دوروزنامه‌نگار را صرفا به‌خاطر نوشته‌هایشان به قتل رساندند: دکترحسین فاطمی، مدیر روزنامه باختر امروز، در سپیده‌دم ۱۹آبان ۱۳۳۳ درحالی که تب شدیدی داشت و حدود ۴۰روز از اعتصاب غذایش می‌گذشت به جوخه اعدام سپرده شد. امیرمختار کریم‌پورشیرازی، مدیر روزنامه شورش را نیز پس از تحمل شکنجه‌های شدید در سحرگاه ۲۵اسفند ۱۳۳۳ در محوطه زندان با ریختن نفت به سر و رویش سوزاندند.»(مطبوعات عصر پهلوی، تهران‌مصور، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص۵. چاپ اول، سال ۱۳۷۹)

■ «در سال ۱۳۵۲ طی یک طرح بیش از ۵۰ روزنامه و نشریه یکباره تعطیل شدند. طرح این تصفیه را حمید رهنما هنگام مسئولیت وزارت اطلاعات ابداع کرده بود و به‌دست پورشالچی، معاون وزارت اطلاعات به اجرا درآمد، این تصفیه به روش ساده دستور تلفنی(مبنی‌بر اینکه نشریه فورا باید تعطیل شود) صورت گرفت. لیست اسامی این نشریه‌ها را به همه چاپخانه‌ها فرستادند و دستور دادند که هیچ‌وقت هیچ نشریه‌ای را به‌نام‌هایی که در آن است، چاپ نکنند.»(مطبوعات عصر پهلوی، تهران‌مصور، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۷ .چاپ اول)

■ «در مورد مطبوعات هم من یادم هست، حتی یک‌بار از نزدیک دیدم عکس‌هایی را که باید از این خاندان در مطبوعات چاپ شود اینها نظر می‌دادند که این عکس‌ها در کجای روزنامه چاپ بشود و اگر نمی‌شد، روزنامه چاپ نمی‌شد یا افرادش زیرفشار قرار می‌گرفتند.»(محمود جعفریان قائم‌مقام حزب رستاخیز، معاون سابق رادیو تلویزیون. مصاحبه با روزنامه اطلاعات ۲۱ اسفند)